

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۰ جولای ۲۰۱۶

تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۸۴

قصائد

- ۸۰ -

در مدح محمود و شکوه از نرسیدن معاش^۱

مُحِيطٌ لطف و کرم، آصفِ مکان و زمان
ترا خدای شکور و کریم داد، آن بخت
ز چاکران تو، ارباب جاه جُسته مدد
به طیی وادی قدر تو پای مه، اعرج
ز ظلّ رایت تو، روز دشمنان، تاریک
ستاره نیست بر افلاک، بلکه دست قدر
که روی و رأی تو، آراسته زمین و زمن
که از تجلّی آن روشن اند، ماه و پرن
بر آستان تو کیوان و ماه کرده، وطن
به وصف پایه جاه تو نطق دهر،^۲ الکن
ز نور طلعت تو، چشم دوستان، روشن
به پیش طایر بختت فشانده است، ارزن

^۱ این منظومه در دیوان بدون عنوان است و از طرفی به نظر می رسد، که قسمت اول آن حذف شده باشد، تا "قصیده" حالت کنونی "قطعه" را به خود گرفته است. و چون در بحری متمایز از قصیده قبلی ست، پس نمی تواند ادامه آن باشد. عنوان حاضر نظر به متن منظومه انتخاب گردید!!! (مصحح پورتال)

^۲ "مُحِيطٌ": (بر وزن "مُحِیل" و "مرید") کلمه عربی و اسم فاعل از مصدر "احاطه" (باب "افعال")؛ پس "محیط" در معنای "با احاطه" و "مسلط بر امر" است.

^۳ "آصف": کلمه عربی ست و به کسی گفته شود، که مسلط بر علوم غریبه باشد و کارهای خارق العاده کند.

^۴ "اعرج": (بر وزن "اکبر") کلمه عربی و در معنای "لنگ" و "الکن" نیز کلمه عربی و بر عین وزن، در معنای "لال و گنگ"

ز رشک جاه تو هر صبحدم، به پنجه مهر
تو همچو رکن رفیعی و سلطنت چون سقف
به روز رزم دلت، همچو خاره در پولاد
به پیش چشم تو چون نیم قطره، صد آدریا
مواهب تو، فزون است، از حساب و شمار
سحاب مکرمتا! سرورا! فلک قدر!
ز مخلصان نو و کهنه هرکسی، قدری
روا مدار، که اندر خزان غم، ماند
همیشه تا بگزارم^۸، که جنگجویان را

درد سپهر گریبان خویش، تا دامن
تو همچو روح لطیفی و مملکت چو بدن
به وقت جود گفت، همچو ابر در آبهمن
به نزد بذل تو چون نیم خوشه، صد خرمن
مکارم تو، برون است، از قیاس و سخن
کنون که طـرح نو افگند، آسمان کهن
به سعی لطف تو بر سر زده ست، آلا من
مرا، که ز آب وفای تو سبز بوده، چمن
حدیث خنجر و گرز است و قصه سر و تن

شکسته باد، به گرز و بریده باد، به تیغ

سری، که آن نهد، خدمت ترا، گردن

* * *

^۵ بیت فوق در نسخه فیض محمد کاتب اصل به نظر نخورد.

^۶ "بهمن" به حساب زردشتی ماه یازدهم سال؛ یعنی "دلو" است و از طرفی "بهمن" معنای "برفکوج" را می دهد.

^۷ ب. ذره

^۸ "بگزارم"؛ یعنی "گزارش بدهم" - از مصدر "گزاردن"، که در معنای "گزارش دادن" نیز آمده است - عیناً به شکلی که در شهنامه فردوسی آمده است